



ویژه فرهنگ و معارف رضوی

| سال دوم | ویژه نامه ۲۲۹ |

حبیب رحیم پور ازغدی:

پدرم در تلاش برای صورت بندی سنت نقد انقلابی بود



درباره زندگی و خدمات «قاضی جهان» سیاستمدار عصر صفوی و مدفون در حرم مطهر رضوی

وزیری که بر دست کارگران بوسه می زد

با هدف تشویق و ترغیب کودکان و نوجوانان به شرکت در پیاده روی اربعین آغاز به کار کرد

پویش ملی «سرباز حسینم»

نذار ارباب

اشک شیرینم آرزوست



رقیه توسلی | ته راسته بازار پیدایش می‌کنیم. مغازه کوچک قدیمی دارد و نشسته پشت چرخ. تا وارد دکان می‌شویم، مخلوط

عطر مشهدی می ریزد

توی سرمان و سماوری که چایش دم است. حاج آقای می‌بینیم که آخر حجره عینکش را می دهد بالاتر و به گرمی سلام و علیک می‌کند. جلوتر که می‌رویم، می‌بینیم پارچه سبزی زیر سوزنش است و حروف دوزی می‌کند. حرفی نمی‌زند و جمله‌ای ندارد، منتظر می‌شود خودمان بگوییم کارمان چیست؟

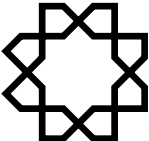
محو دوخته‌های روی میز و دیواریم. انگار که اسامی متبرک و پارچه‌های کتان و نخ‌های رنگی دارند با آدم حرف می‌زنند. اثری از دنیای بیرون نیست اینجا. واقعاً حالش فرق می‌کند. به‌راستی در محضر نام‌های خاص، همه چیز خاص می‌شود. نمی‌دانم! چیزی شبیه عبادتگاه است یا حسینیه، اما آرام و با قرار شده‌ایم. هم من، هم همراهم. خاله جانی که آمده‌ایم برای نذرش، سفارش پرچم بدهیم، پیش تنها پرچم دوز ساری.

دپدنی‌ها و حظ سلام‌ها مگر تمام می‌شود، اما می‌رویم پای میز و خداقوتی می‌گوییم به خیاط اهل بیت. به جناب «حب علیشاهی» و نیم قرن پرچم دوزی اش و از درخواستمان باخبرش می‌کنیم. از تعداد، اندازه، طراحی و زیربوم پرچم‌هایی که می‌خواهیم. مهربان و بادقت گوش می‌کند و بعد سر تکان می‌دهد که ان‌شاءالله... آن وقت می‌گوید لطفاً ما را هم دعا کنید.

خاله وقت خداحافظی دلش طاقت نمی‌آورد. با حال غربی برمی‌گردد و چیزی می‌گوید که تا به حال نمی‌دانستم، می‌مانم. خشکم می‌زند و سروپا گوش می‌شوم. رو به آقای حب علیشاهی می‌گوید: خدا همه اسیران خاک را بیامزد. یادتان نمی‌آید ۳۰ سال پیش آمدیم برای مزار خواهرزاده ام پرچم یابوالفضل بگیرم از مغازه‌تان. شما تا فهمیدید برای مزار شهید است، چندبار گفتید یاحسین! سری تکان دادید و پولی دریافت نکردید و هدیه دادید پرچم را و گفتید الهی دست ما را بگیرد شهیدتان.

از صندلی‌اش به سختی بلند می‌شود آقای پرچم دوز، مثل من منقلب است حالش و حرفی نمی‌زند. به جایش خاله‌جان می‌گوید: «دیشب خواب شهیدمان را دیدم. لباس سیاه پوشیده بود. برعکس وقتی که رفت، سر داشت روی تنش. می‌گفت: برای امام حسین(ع) کم نگذارید خاله‌جان... آخر حرفش هم گفت سلام مخصوصش را به شما برسانم ... اسمتان را که بُرد لبخند می‌زد».

پی نوشت: دیدم اشک پرچم دوز پیر ریخت روی پارچه. روی نام مبارک یابوالفضل. اشک شادی به گمانم شور نیست، خیلی شیرین است.



مجید تربیت زاده |

نه برای معرفی کردنش، بلکه برای یاد کردن از «حاج حیدر» چیزی که خلاصه‌تر و گویاتر از این عبارت باشد، پیدا نکردم: «انقلابی و عدالت‌خواهی که بنده مصلحت نبود». یکی از چهار ستون و پایه مبارزات انقلابی در خطه خراسان، یار دیرین رهبر انقلاب بود و با اغلب اندیشمندان هم‌دوره خودش از شریعتی بگیرد تا علامه حکیمی نشست و برخاست و رفاقت داشت. سرپرشور، رک‌گویی‌های خاص و در افتادنش با ریا و تزویر فقط مربوط به دوره جوانی نبود. «حاج حیدر» این روحیات و ویژگی‌ها را مثل سیاق و سبک زندگی پاک و سالمش، تا دهه نهم حیات حفظ کرده بود. کهولت سن، فقط ویلچرنشین و زمینگیرش کرده بود، اما روحیات انقلابی و عدالت‌خواهی‌اش را چیزی نمی‌توانست زمین بزند یا زمینگیر کند.

■ با کتاب‌خوانی شروع شد

سال ۱۳۱۱ در مشهد به دنیا آمد اما آبا و اجدادش تا هفت پشت، آن طور که خودش گفته بود در کوهپایه‌های اطراف مشهد یعنی «ازغد» زندگی کرده بودند. علاقه به کشتی گرفتن را شاید از عمویش «حاج ملامحمد ابراهیم خادم» به ارث برده بود و سرپرشوری را که داشت، از پشتِ هفتم خانواده که می‌گویند ناگهان سروکله‌اش در ازغد پیدا شده و بعدها معلوم شده بود که تبعیدی حکومت از بیهق به گرجستان یا برعکس بوده، زمانی از تبعیدگاه خودگردبخته و

در کوهپایه ازغد مخفی شده و ... کتاب‌خوانی و قلم به دست شدنش هم که نتیجه زندگی در خانواده‌ای است که قرآن و دیوان حافظ و سعدی از دستشان نمی‌افتاد. خانواده مادری‌اش هم همه از عطارهای مشهدی بودند و در روزگاری که آدم باسواد حکم‌کیما را داشت، اغلب حداقل خواندن و نوشتن می‌دانستند.

با همه علاقه‌اش به ورزش و همچنین با وجود کار کردن در بازار، علاقه بیش از حد پدر به کتاب و کتاب‌خوانی، حیدر نوجوان را هم به کتاب علاقه‌مند می‌کند. خودش البته چند سال پیش گفته بود: «پدرم کتابخوان حرفه‌ای بود و ما از همان ابتدا جذب کتاب‌خوانی می‌شدیم. می‌توانم بگویم در ۱۷ سالگی، داستان ایرانی یا کتاب رمان ترجمه شده‌ای نبود که کتاب‌فروشی‌های مشهد، کرایه دهند یا در کتابخانه آستان قدس باشد و من نخوانده باشم... البته فقر شدید آثاردینی به زبان فارسی روان در آن دوران وجود داشت... خود من در نوجوانی ابتدا به وسیله کتب ترجمه شده غربی یا عربی و به‌ویژه مصری، از قبیل کتب جرجی زیدان، الکسیس کارل، شیخ محمد عبده و... با مفاهیم دینی و اسلامی، آشنا شدم و می‌توانم بگویم حداقل من با کتب دینی چندان‌کی که برای یک نوجوان «عربی ندان»، قابل مطالعه باشد، آشنایی نداشتم و اصولاً تألیفات فارسی روان که معرف اسلام باشد، در کار نبود».

نگاهی به زندگی و زمانه «حاج حیدر رحیم‌پور ازغدی»

انقلابی مصلحت‌ستیز

■ از گاندی بهترشو

دوره ۶ ساله ابتدایی را در مدارس نظام جدید خواند و می‌گویند پس از این دوره پدرش او را به مدارس علمیه فرستاد. حاج حیدر در واقع از جمله حوزه رفته‌ها و حوزوی‌خوان‌هایی بود که هیچ‌وقت ملیس به لباس روحانیت نشد. خاطراتش را که مرور کنیم، خیلی به نظر نمی‌رسد صرفاً با اصرار پدر قید مدارس نظام جدید را زده و از مدارس علمیه سردرآورده باشد. چه اینکه بعدها این تغییر رویه تحصیلی و رفتنش به حوزه علمیه را از الطاف الهی نسبت به خودش دانسته بود. یعنی اینکه ماجرا، حتی اتفاقی هم نبود که بگوییم دست روزگار او را به این سمت هل داده است. در آغاز جوانی وقتی داشت برای ورود به ۱۸ سالگی آماده می‌شد، هم درگیر کار کردن در بازار بود و هم کشتی گرفتن. در خراسان بزرگ، پشت همه رقیبان را به خاک رسانده



بود و به عنوان نماینده استان به تهران رفته بود تا در خروس وزن برای مسابقات انتخابی المپیک کشتی بگیرد. پیش از شروع پیکارها ابتدا مدعیان پهلوانی کشور کشتی می‌گرفتند. حاجی گلکار، پهلوان اول کشور از مشهد در سه دوره قبل، آن روز روی تشک می‌آید و بدجور زمین می‌خورد و عنوان پهلوانی را از دست می‌دهد. همزمان خبر ترور گاندی، رهبر هندوستان نیز به اردوی مسابقات می‌رسد. این دو واقعه هرچند کوچک‌ترین ربطی به هم ندارند و به‌خصوص خبر دوم اصلاً نباید برای یک کشتی‌گیر مهم باشد اما بهانه‌ای می‌شود که حاج حیدر، ناگهان مسابقات و کشتی گرفتن را رها کند و به مشهد برگردد: «...چنان تکان خوردم که حتی صبر نکردم تا حریفان خود را بشناسم ... همان روز بدون هیچ اطلاع به همسفران، ساک خود را برداشته به مشهد برگشتم... پیش از خانه بلافاصله به مهدیه مرحوم حاجی عابدزاده رفتم... گفتم می‌خواهم مثل گاندی، یک روحانی سیاسی باشم. چه کنم؟! مرحوم حاجی مرا نشاند و گفت از گاندی بهتر شو... همین امروز یک جامع‌المقدمات بخر و فردا چهار عصر اینجا باش...».

■ رفقای شش‌دانگ

در همین دوره و سال‌های بعد، رفقای خوبی هم پیدا کرد؛ یک نمونه اش علامه محمدرضا حکیمی که اغلب پس از جلسات درس ادبیات عرب در مدرسه «میرزا جعفر»، می‌نشستند و

با هم مباحثه می‌کردند و لایذ فکر و خیالشان می‌رفت به سمت و سوی افکار انقلابی و عدالت‌خواهانه.

رفاقت‌هایی هم که حاج حیدر با دیگران به هم می‌زد بر اساس همان تفکر و روحیات انقلابی‌گری و عدالت‌خواهی بود. آدم‌هایی را دوست داشت که اهل صراحت باشند و به قول معروف حقیقت را فدای مصلحت نکنند. آشنایی‌اش با رهبر انقلاب درهمین حوزه شکل گرفت و خیلی زود حاج حیدر ۲۵ ساله و خامنه‌ای ۱۸ ساله به رفاقتی ریشه‌دار رسیدند. رفاقتی که سبب شد در دوران بیماری و خانه‌نشینی حاج حیدر، رهبر انقلاب شخصاً به دیدارش بروند.

معلوم است که حقیقت‌جویی و عدالت‌خواهی او را به عرصه سیاست هم می‌کشید. ۱۸ ساله بود که نهضت ملی شدن نفت آغاز شد و حاج‌حیدر

منبرمجازی

کارِ عشق است



حجت الاسلام قرائتی | درباره پیاده روی اربعین بعضی‌ها سؤال دارند، یکی می‌گوید: چرا این همه وقت پیاده‌روی کنیم؟ ماشین هست، با ماشین می‌رویم. یکی می‌گوید: به جای این کار، فلان کار را بکنیم. هرکسی یک چیزی می‌گوید...من می‌خواهم آنچه از قرآن بلدم را برای شما بگویم. ببینید... مثلاً نمازی که می‌خوانیم... در این نماز همه چیز هست... تشکر از خدا هست. استقلال پذیرش هست... معاد در نماز هست... یک رنگ بودن در نماز هست... برابری هست... همه با هم بحول الله و سمع الله می‌گویند و هیچ امتیازی نیست... فریاد در نماز هست... زیبایی در نماز هست، می‌گویند: زن هرچه طلا دارد به خودش آویزان کند. مرد بهترین لباس و عطر را بزند... ازدواج در نماز هست، اگر کسی ازدواج کند و نماز بخواند، یک رکعتش ۷۰ رکعت حساب می‌شود... استقلال و خودکفایی در نماز هست، شما اگر سر نماز به چیزی تکیه بدهی نماز باطل است. باید روی پای خود باشی مگر اینکه مریض باشی... من بالای ۱۳۰ نکته دیدم همه در نماز هست... این اربعین هم همین‌طور است. زیارت کربلا هم همین‌طور است... یک آیه در قرآن داریم می‌گوید: «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ»... یعنی من از شما و شما از من هستی، واقعاً این سیمای «بَعْضُکُمْ مِنْ بَعْضٍ» را آدم در پیاده روی اربعین می‌بیند. اصلاً نمی‌گوید این لر است آمده، کرد است، تبریزی است، شیرازی است... آدم خیلی جاها خدمت می‌کند و پوش را می‌گیرد، ساعت کار و اضافه کار داریم. اما خدمتی که در کربلا می‌کنند این طور نیست... یک آیه دیگر در قرآن داریم «وَ رَفَعْنَا لَكَ ذِكْرَكَ» ... به پیغمبر می‌گوید: من نام تو را بلند می‌کنم. آدم می‌بیند عجب، پس از ۴۰۰سال تازه امام حسین(ع) مطرح می‌شود. چه دستی در کار است و قصه چیست؟ پول این کار را می‌کند؟ تبلیغات این کار را می‌کند؟ ما که سور می‌دهیم، می‌گوییم: رفتیم خوردیم حالا پس می‌دهیم، چون خوردیم پس می‌دهیم، در اربعین این‌طور نیست که چون خوردیم، پس می‌دهیم، ما آمدیم ایران شما پذیرایی کردید و حالا هم شما می‌آیید، ما پذیرایی می‌کنیم، معامله نیست، عشق است!

کربلا و اربعین نسخه محاصره اقتصادی را در هم پیچید... محاصره کردند جوری که یاران امام(ع) آب هم نداشتند... ولی امام زیر بار نرفت... محاصره نظامی کردند. ولی امام زیر بار نرفت... محاصره تبلیغاتی، تمام بوق‌ها راه افتاد که حکومت حق یزید است، امام حسین(ع) خروج کرده است... اثر تمام این‌ها در کربلا از بین رفت... محاصره کردند... تبعید کردند، کشتند و شکنجه کردند. همه این‌ها درست. اما سرانجام کدام فکر حاکم شد و کدام فکر محو؟

حسن رحیم‌پور ازغدی

در مراسم سالگرد درگذشت پدرش

در مؤسسه فرهنگی قدس

از جامعیت این اندیشمند انقلابی گفت

روایت

حاج حیدر

♦ **مهم‌ترین مفهوم در تفکر حاج حیدر «عدالت» با همه ابعاد آن بود**

♦ **روایت حاج حیدر از پیش‌بینی شیخ مجتبی قزوینی درباره انقلاب**